



بیاوید، بیاوید، که گلزار دمیده ست

بیاوید، بیاوید، که گلزار دمیده ست
بیاوید، بیاوید، که دلدار رسیده ست
بیاوید به یکبار همه جان و جهان را
به خورشید سپارید که خوش تیغ کشیده ست
بر آن زشت بخندید که او ناز نماید
بر آن یار بگریید که از یار بریده ست
همه شهر بشورید چو آوازه در افتاد
که دیوانه دگر بار ز زنجیر رهیده ست
چه روز است و چه روز است؟ چنین روز قیامت
مگر ناله اعمال ز آفاق پریده ست
بگویند دهلها و دگر هیچ مگویند
چه جای دل و عقل است که جان نیز رمیده ست

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی